

تجربه دینی

قدیسه ترسا آویلایی

تقریباً در همه ادیان، مؤمنانی وجود دارند که مدعی هستند نه تنها امر متعالی یا الوهی را تجربه می کنند، بلکه معتقدند این تجربه ها به زندگی آنان معنا و جهت می بخشد. بعضی دینداران، حتی از این تجربه ها برای توجیه و تبیین معتقدات خود کمک می گیرند. آنان تجربه های گوناگونی را گزارش کرده اند. مثلاً از تجربه خدا که در اشیای معمولی نظیر تمثال و شمایل مقدس^۱ یا غروب خورشید تجلی یافته تا تجربه خدا از طریق اشیای غیر معمول نظیر مجسمه های گریان یا چهره هایی در میان ابرها و نیز تجربه های باطنی که الوهیت در چیزهایی که فقط خود فرد تجربه می کند متجلی می شود و سرانجام تجربه خداوند یا حقیقت غایی نه از طریق و نحوه ای قابل وصف به زبان حسی. بنا به گفته ویلیام جیمز، این تجربه ها ریشه دین را شکل می دهند.

فلاسفه دین چندین پرسش درباره این تجربه ها طرح کرده اند. نخست این که تجربه دینی چه نوع رویدادی است؟ برخی فلاسفه، تجربه دینی را یک احساس و یا بهتر بگوییم مجموعه ای از احساسها می دانند. رودولف اوتو^۲ در کتاب معروف خود فکرت امر قدسی^۳ از سه نوع احساس سخن می گوید: احساس وابستگی (مبنی بر این که ما آفریده خداییم و بنابراین در نیستی خود غوطه ور و مستغرقیم)، احساس حیرت یا خشیت دینی، و احساس شوق برای وصول به موجودی متعالی که ما را مجذوب خود می سازد.

✓ مایکل پترسون و دیگران

✓ تجربه حسین مقدسی پور



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



بعضی دیگر تجربه دینی را نوعی ادراک می‌پندارند که ساختاری شبیه تجربه حسی دارد یعنی از سه جزء ادراک کننده^۸، ادراک شونده^۹ و نمود^{۱۰} تشکیل شده است. یک محور بحث بر این واقعیت تکیه دارد که چنانچه تجربه خدا را نوعی ادراک حسی تلقی نکنیم، تجربه ای همگانی و حسی محسوب نخواهد شد.

بعضی فلاسفه معتقدند که تجربه‌های دینی همان گزارشهای تفسیری تجربه شخصی خودمان است. بدیهی است برای آنکه تجربه‌ای را تجربه دینی بدانیم باید آن تجربه را به صورت چیزی متعال در نظر بگیریم و شرح دهیم. شرح طبیعت گرایانه محض برای این منظور کافی نیست. البته، بعضی در این خصوص محتاطانه تر سخن می‌گویند و معتقدند که باید میان توصیف تجربه دینی و تبیین آن تمایز قابل شد. صرف این که شخص مؤمنی تجربه خود را به منزله تجربه‌ای متعالی توصیف کند به هیچ وجه گویای آن نیست که در واقع هم تجربه چنین بوده است. اکنون می‌رسیم به پرسش دوم: آیا دینداران می‌توانند از تجربه دینی برای توجیه معتقدات دینی از قبیل اعتقاد به وجود خداوند استفاده کنند؟ از یک سو، اگر این تجربه یک احساس و صفت ناپذیر باشد، پس نمی‌توان نسبت به آن شناخت چندانی پیدا کرد و کمتر می‌توان از آن به عنوان شالوده حقایق دینی استفاده کرد. کسانی که تجربه‌های دینی را نوعی تجربه ادراکی می‌دانند می‌توانند از این تجربه‌ها برای اثبات وجود خداوند بهره بگیرند درست همانطور که با ادراک دیداری یک گربه می‌توان وجود گربه را اثبات کرد. بعضی از فلاسفه که با این دیدگاه مخالفند معتقدند که تجربه‌های دینی غالباً و اجداً تبیین روانشناختی و طبیعی هستند و نباید آنها را رویارویی با الوهیت تلقی کرد.

آنچه برای بسیاری از فلاسفه مایه دردسر شده است، مسئله کثرت تجربه‌های دینی است. برای مثال: انواع تجربه‌های دینی را می‌توان در ادیان توحیدی، چندخدایی و الحادی به طور همسان یافت. اگر این تجربه‌ها، تجربه‌هایی علی‌الظاهر قابل اعتمادند، چگونه می‌توان این کثرت و تنوع را تبیین کرد؟ اگر مدعیات دینی‌ای که آنان به صورت آشکار از آن جانبداری می‌کنند کاملاً باهم متفاوت باشند، پس آنان به چه معتقداتی می‌توانند پای بند باشند؟ البته اگر به این نکته توجه نماییم که تجربه‌های دینی نیازمند تفسیر هستند نمی‌توانیم به خود اجازه دهیم که آنها را از درجه اعتبار ساقط سازیم، زیرا همه تجربه‌ها نیازمند تفسیرند.

پدیدارشناسان به جای این که بپرسند تجربه دینی چه چیزی را می‌تواند توجیه کند، می‌گویند سودمندترین رهیافت یا برخورد، توصیف پدیدار شناسانه تجربه است. تجربه‌های مورد بحث را می‌توان به صورت گشودن خویشتن در برابر آن «دیگر متعال»^۷ به بهترین نحو شناخت. این که آیا این خود -اعتلایی^۸، تجربه معتبری از خداست، به راحتی قابل تعیین نیست، زیرا امکان خودفریبی^۹ در این میان همیشه وجود دارد.

بدیهی است که مسائل بسیاری از قبیل ماهیت تجربه دینی، نقش تفسیر در تجربه، امکان وجود داشتن هسته مشترکی که زیربنای همه این تجربه‌های دینی است و این که اعتماد علی‌الظاهر می‌توان به این گزارشهای تجربی داشت، نیاز به تبیین و دفاع دارد و از این رو برای تأمل فلسفی در باب تجربه دینی فرصتی را فراهم می‌آورد.

قدیمه ترسا (۱۵۸۲-۱۵۱۵) دو نوع مختلف تجربه دینی را شرح می‌دهد. او در گزارش خود از تجربه نوع اول ادعا می‌کند که عیسی مسیح را می‌بیند که در برابرش ظاهر شده و با او سخن می‌گوید. اگر چه او عیسی مسیح را نه با چشمان جسمانی و نه با چشم درونی دیده بود اما یقین داشت که به مدد اشراقی که به او

دست داده عیسی را در کنار خویش می‌بیند. سپس تجربه نوع دوم را شرح می‌دهد که در طی آن به تدریج رستاخیز عیسی مسیح و شکوه و جلالش را با چشم درونی خویش می‌بیند. اگر چه این مشاهده، تخیلی است (یعنی با تصویرهای ذهنی همراه است) و در نتیجه فریبنده و اغواکننده است، اما او معتقد است که اطمینان دارد این دیدار از طرف خدا صورت پذیرفته نه از سوی شیطان، زیرا این امر موجب پیدایش کیفیات و تغییرات نیکویی در زندگی او شده بود.^{۱۱}

در پایان دو سال که در طول تمام آن مدت، من و دیگران برای آنچه شرحش گذشت به طور پیوسته در حال نیایش بودیم - که خداوند مرا به نحوی هدایت کند یا حقیقت را بر من مکتشف سازد، و این سخنانی که -چنان که گفتم- خداوند به من گفت بارها صورت پذیرفته بود:

تجربه زیر به من دست داد. در جشن شکوهمند پطرس مقدس در حال نیایش بودم که مسیح را در کنار خود دیدم، یا بهتر بگویم به حضورش واقف شدم، زیرا با چشمان جسمانی و چشم جان چیزی ندیدم. فکر می‌کردم کاملاً به من نزدیک است و می‌دیدم که همان طور که فکر می‌کردم، اوست که با من صحبت می‌کند. من که اصلاً نمی‌دانستم چنین مشاهداتی ممکن است اتفاق بیفتند، ابتدا بسیار ترسیدم و هیچ کاری نتوانستم انجام دهم جز اشک ریختن، اگر چه به محض این که با ابراز کلمه‌ای مرا از غفلت درآورد، من دوباره مثل قبل آرام و شادمان شدم و ترس و دلهره از من دور شد. در تمام این مدت به نظرم می‌رسید که عیسی مسیح در کنارم ایستاده است، اما چون این یک مشاهده تخیلی نبود، شکل آن را نمی‌توانستم تشخیص دهم. آنچه کاملاً روشن

پدیدارشناسان به جای

این که بپرسند تجربه

دینی چه چیزی را

می‌تواند توجیه کند،

می‌گویند سودمندترین

رهیافت یا برخورد،

توصیف پدیدار

شناسانه تجربه است.

تجربه‌های مورد بحث را

می‌توان به صورت

گشودن خویشتن در

برابر آن «دیگر متعال»^۷

به بهترین نحو شناخت





این نوع مشاهده و مکاشفه را تبیین کنم، اما هیچ صحنه‌ای را نمی‌توان با این مشاهده مقایسه کرد، زیرا این یکی از متعالی‌ترین مشاهدات ممکن است...»

یک روز هنگامی که در حال نیایش بودم خداوند فقط دستهایم را بر من مکشوف ساخت. دستهای او چنان زیبا بود که از وصف آن ناتوانم. این مشاهده مرا سخت به وحشت انداخت. هر گاه که تجربه تازه‌ای به من دست دهد و خداوند بخواهد چشمه‌ای از الطاف ماورای طبیعی را به روی من بگشاید، ترس تمام وجودم را فرا می‌گیرد. چند روز بعد دوباره سیمای الهی را مشاهده کردم که گویی سراسر وجودم را به تصرف درآورده بود. نمی‌توانستم بفهمم چرا خداوند به این نحو به صورت تدریجی خودش را بر من می‌نمایاند، زیرا بعدها می‌خواست موهبت دیدار خود را به صورت تمام و کمال بر من ارزانی دارد. سرانجام پی بردم که شکوه و جلال او مرا مطابق ضعف و ناتوانی طبیعی ام هدایت می‌کند. سپس خداوند تبارک و تعالی را، چرا که اگر شکوه و جلال بیکرانش بیکباره بر شخص ذلیل و بیچاره‌ای چون من وارد می‌شد از تحملش سر باز می‌زد. خداوند مهربان که به توان و ظرفیت من آگاه است مرا درجه به درجه و مرتبه به مرتبه برای این امر آماده می‌ساخت.

عالیجناب [کشیش] ممکن است تصور کند که مشاهده آن دستها و سیمای زیبا برای آدمی سهل و آسان است. ولی چنان زیبایی شگرفی در درون آنها موج می‌زند که هرکس به زیبایی فوق طبیعی آن خیره شود احوالش پریشان می‌گردد. در آن لحظه چنان به وحشت اقدام که به ورطه پریشانی و آشفتگی درغلتیدم، هر چند بعد از آن چنان احساس اطمینان و امنیتی به من دست داد که ترس و دلهره‌ام به سرعت محو شد.

یک سال در روز بزرگداشت پولس مقدس، هنگامی که در عشاء ربانی بودم تصویر کاملی از این مقدس‌ترین «انسانیت» را مشاهده کردم. گویی تصویری از بیکر او را در عالم رستاخیز با تمام زیبایی و شکوهش می‌دیدم. عالیجناب، بنا به درخواست مصرانه شما، این مشاهده را به صورت مبسوط به روی کاغذ آوردم. انجام این کار مرا سخت پریشان ساخت، زیرا بدون گسستگی از وجود خویش، نگارش چنین احوالی ناممکن است، اما تا آنجایی که می‌توانستم تلاش خود را کردم و بنابراین دلیلی ندارد بار دیگر آن را در اینجا تکرار کنم. من فقط خواهیم گفت اگر هیچ چیز دیگری در آسمان نبود که چشممانمان را خیره کند بجز زیبایی و صف ناپذیر بیکرهای مقدس، همین بزرگترین بهجت و سرور بود. پس، آنگاه که «انسانیت» عیسی مسیح را ناظر باشم، بهجت و شغف خاصی به ما دست خواهد داد. زیرا وقتی این مشاهده در روی کره شاکلی چنین است، جایی که جلال او متناسب با ضعف و ناتوانی ما متجلی می‌شود، پس آنگاه که تمتع آن بهجت و شغف کامل باشد چگونه خواهد بود؟ اگر چه این مکاشفه، تخیلی است، اما هیچگاه چنین مشاهده یا مشاهده دیگری را با چشمان جسمانی خود ندیدم بلکه با چشم جان خویش دیدم.

آنهایی که بهتر از من می‌دانند می‌گویند نوع مشاهده‌ای را که قبلاً توضیح دادم نسبت به این مشاهده کاملتر است. در حالی این به نوبه خود از مشاهداتی که با چشمان جسمانی خویش داریم کاملتر است...

بنابراین، آنچه را که به تجربه کشف کرده‌ام شرح خواهم داد. حضرت عالی درباره چگونگی افاضه این حالات توسط خداوند بهتر از من می‌توانید شرح دهید و هر چیز پنهان و مبهم را که شرح آن از عهده من بر نمی‌آید بهتر از من باز می‌کنید. در بعضی مواقع واقعاً به نظرم می‌رسید که چیزی را که من می‌بینم یک تصویر ذهنی است، اما در بسیاری از موارد دیگر فکر می‌کردم که این تصویر ذهنی نیست بلکه خود عیسی مسیح است، نوری بود که با آن

احساس می‌کردم این بود که در تمام مدت در سمت راست من قرار داشت و بر تمام کارهایی که انجام می‌دادم ناظر بود و لحظه‌ای که حواسم را جمع می‌کردم و یا اندکی تمرکز خودم را به دست می‌آوردم به نزدیکی او نسبت به خویش واقف می‌شدم. من که سخت پریشان شده بودم بلافاصله نزد کشیش رفتم تا احوال خود را برایش بازگویم. کشیش از من پرسید: شکل و هیئت عیسی مسیح چگونه بود؟ به او گفتم: من اصلاً او را ندیدم، سپس کشیش از من پرسید: پس از کجا می‌دانم او عیسی مسیح بود؟ به او گفتم: نمی‌دانم چگونه، ولی خوب می‌دانم او در کنارم بود و من این صحنه را به وضوح دیدم و احساس کردم؛ هنگامی که به دعای آرامش^{۱۱} ایستاده بودم، روحم به صورت پیوسته و عمیق جمعیت خاطر پیدا کرده بود و اثرات دعاهایم با دعاهایی که قبلاً می‌کردم بسیار فرق می‌کرد و همه چیز برایم کاملاً روشن و واضح بود. من فقط سعی می‌کردم با مقایسه و سنجش این حالات بتوانم

در بسیاری از موارد دیگر فکر می‌کردم که این تصویر ذهنی نیست بلکه خود عیسی مسیح است، نوری بود که با آن می‌خواست خودش را به من مکشوف سازد

می خواست خودش را به من مکشوف سازد. گاهی به علت نامشخص و مبهم بودن، فکر می کردم که این مشاهده چیزی جز یک تصویر ذهنی نیست، اگر چه به هیچ نوع نقشی در این کره خاکی هر قدر هم که کامل کشیده شده باشد نمی ماند؛ زیرا نقاشیهای خوب بسیاری دیده ام. شایسته نیست بگویم که عکس یک شخص از خود آن شخص زنده طبیعی تر است. یک عکس هر قدر هم دقیق و کامل باشد باز هم هرگز نمی تواند کاملاً طبیعی به نظر برسد. به هر حال آدمی آن را به صورت شیئی بی جان می بیند. اما از این بحث بگذریم، هر چند به ظاهر درست و مناسب به نظر می آید.

من از باب مقایسه نمی خواهم این را بگویم، زیرا مقایسه ها همیشه رضایتبخش نیستند. این یک حقیقت واقعی است. تفاوت آن مثل تفاوت میان یک موجود زنده و یک چیز نقاشی شده است، نه کمتر و نه بیشتر. زیرا اگر چیزی را که من می بینم تصویر ذهنی است، پس آن یک تصویر ذهنی زنده است - نه یک انسان بی جان بلکه عیسی زنده. او نشان می دهد که هم انسان است و هم خدا- نه چنان که در گور باشد، بلکه او همانی بود که پس از قیام از میان مردگان، آن را ترک کرد. گاهی با چنان شکوه و جلالی ظاهر می شود که هیچکس شک نمی کند که او خود خداست. این حالت مخصوصاً پس از عشای ربانی رخ می دهد، زیرا در آن حال ما می دانیم که خدا در آنجا حضور دارد، زیرا ایمان و اعتقادمان چنین حکم می کند. او خودش را همچون مالک نهانخانه، یعنی روح، چنان کامل مکشوف می سازد که گویی روح، سراسر در مسیح ذوب می شود. آه، عیسی من، آیا کسی قادر است شکوه و جلال تجلی تو را بازگوید!..

روح اینک موجود جدیدی است و پیوسته در خدا ذوب می شود. به نظرم می رسد که عشق تازه و زنده خدا در درون آن به حد کمال جان می گیرد، زیرا اگر چه مشاهده نوع اول، که خدا را بدون ارائه تصویری از او نشان داد از نوع متعالی است، اما اگر قرار باشد خاطره آن دیری بپاید، با وجود ضعف ما، و اگر قرار باشد افکار کاملاً اشغال شوند، این امر بزرگی است که چنین حضور الهی باید به تخیل عرضه شود و باید در درون آن باقی بماند. این دو نوع مشاهده تقریباً در یک زمان رخ می دهند و وقتی به این صورت پیدا می شوند، چشمان روح، تعالی و زیبایی و شکوه مقدس ترین انسانیت را می بینند. در نحوه دیگری که شرح آن آمد، برایمان آشکار شد که او چگونه خدایی است و این که او قادر و نیرومند است و می تواند هر کاری انجام دهد، بر همه چیز فرمان براند، بر همه چیز سیطره داشته باشد و همه چیز را با عشق خود سرشار کند. برای این مکاشفه باید خیلی احترام قائل شد و به نظر من هیچ خطری در آن نیست، زیرا اثرات آن نشان می دهد که شیطان، هیچ قدرت و نفوذی در آن ندارد...

از میان تمام ناممکن ها، ناممکن ترین امر این است که این مشاهدات حقیقی را کار تخیل بدانیم، به هیچ وجه نمی توان چنین چیزی را درست دانست، تنها با زیبایی و سبیدی یکی از دستهایی که به ما نشان داده شود از دامنه تخیل کاملاً خارج می شویم. به هر حال هیچ راه دیگری وجود ندارد که از طریق آن برای ما ممکن باشد در یک لحظه چیزهایی را ببینیم که در خاطره خود چیزی از آنها نداریم و هرگز به آن فکر نکرده ایم و حتی در یک دوره زمانی طولانی نمی توانسته ایم چنین چیزی را در ذهن خود بیروانیم، زیرا همان طور که قبلاً گفتم، آنها از آنچه ما می توانیم در روی این کره خاکی درک و فهم کنیم خیلی فراتر هستند...

وقتی به من گفتند شیطان مرا اغوا کرده و همه اینها ساخته و پرداخته تخیلاتم هستند، من هم استدلالهای فوق الذکر را مطرح کردم و همچنین سنجش خود و آنچه را که خداوند در اندیشه ام مکشوف ساخته بود توضیح دادم...

یک بار به کسانی که در این باره با من صحبت می کردند گفتم اگر آنها به من بگویند شخص را که من خوب می شناسم و هم اینک با او صحبت می کردم به هیچ وجه خود آن شخص نیست،

بلکه من خیال می کنم که او همان شخص است و آنها نیز این تخیل را بپذیرند، مسلم بدانید که حرف آنها را قبول خواهم کرد و به چشمان خودم اعتماد نخواهم کرد. اما اگر آن شخص مقداری طلا و جواهر پیش من جا بگذارد و من آنها را به عنوان امانت و وثیقه عشق بزرگش نزد خود نگه دارم و اگر قبلاً از چنین چیزی محروم بوده ام و اینک خودم را به جای فقیر، ثروتمند ببینم، در آن صورت احتمالاً نمی توانم قبول کنم که این چیز جز وهم و تخیل نبوده است، حتی اگر بخوام قبول کنم. من گفتم می توانم این جواهرات را به آنها نشان بدهم؛ زیرا همه کسانی که مرا می شناختند کاملاً متوجه شدند که روح من تا چه اندازه تغییر کرده است. خود کشیش نیز این مطالب را تأیید کرد، زیرا تفاوت آن از هر لحاظ خیلی زیاد بود و هیچ وهم و تخیلی در کار نبود، بلکه چیزی بود که همه می توانستند به وضوح آن را ببینند. نتیجه گرفتیم که چون قبلاً خیلی خوار و ناتوان بودم، نمی توانستم باور کنم که اگر شیطان می خواست این کار را انجام دهد تا مرا گمراه سازد و به دوزخ بکشانند، چرا باید از وسایلی استفاده می کرد که با از بین بردن اعمال زشت من و نیرومند ساختن و پرهیزگار نمودن من، اهداف و مقاصد خود را سراسر از میان ببرد. زیرا برایم کاملاً روشن بود که این تجربه ها موجب شده بودند که من بلافاصله به شخص دیگری تبدیل شوم.

پی نویسی ها:

- 1- icon
- 2- Rudolph otto
- 3- The Idea of the Holy
- 4- perciever
- 5- object percieved
- 6- appeance
- 7- transcendent other
- 8- self-transcendence
- 9- self-deception

۱۰- این دو گزارش از کتاب زیر اقتباس شده است:

The life of Teresa of Jesus. Trans. and ed. E. Allison Peers. Copyright © 1960 by Sheed & Ward. Reprinted by permission of Sheed & Ward.

11- Prayer of Quiet

من از باب مقایسه نمی خواهم این را بگویم زیرا مقایسه ها همیشه رضایتبخش نیستند. این یک حقیقت واقعی است. تفاوت آن مثل تفاوت میان یک موجود زنده و یک چیز نقاشی شده است، نه کمتر و نه بیشتر

